

لبخندی که ترس را شکست

نرگس ترکاشوند
درمانگاه تأمین اجتماعی تویسرکان

میان ازدحام مراجعان، مادری دختر کوچکش را به آزمایشگاه آورد. دخترک چشمانی درخشان داشت، اما چهره‌اش رنگ پریده بود. نامش «مینا» بود. از مادرش درباره وضعیت او پرسیدم. مادر با چشمانی اشکبار و صدایی لرزان گفت که مینا مبتلا به سرطان است و باید هر هفته برای انجام آزمایش خون مراجعه کند و تحت نظر پزشک متخصص باشد؛ اما هنگام نمونه‌گیری از ترس همکاری نمی‌کند.

به چهره کوچک مینا نگاه کردم. لبخندی زدم و آرام کنار او نشستم. دست‌های کوچکش را به نرمی در دست گرفتم و با لحنی آرام با او صحبت کردم. کم‌کم نگاهش نرم شد و لبخندی بر لبانش نشست. سپس با صدایی کودکانه گفت: «فقط همین خانم از من آزمایش بگیره.»

در همان لحظه، انگار جهان برای چند ثانیه ایستاد. فهمیدم کار ما فقط میان لوله‌های آزمایش، دستگاه‌ها و سانتریفیوژها خلاصه نمی‌شود. کار ما جایی میان دل انسان‌هاست؛ جایی میان ایمان و دقت، میان علم و وجدان.

آرام و با حوصله از او نمونه گرفتم. وقتی کار تمام شد، لبخند رضایت روی صورتش نشست. در نگاه مهربان و قدردان او، اضطراب و ترس اولین روز کاری‌ام ناگهان فرو ریخت. آن لحظه برایم روشن شد که پشت هر کار کوچک ما، آرامشی بزرگ برای دیگران پنهان است.

از همان روز فهمیدم تأمین اجتماعی برای من فقط یک محل کار نیست؛ خانه‌ای است که در آن هر روز می‌توان ذره‌ای از توان و مهربانی خود را برای سلامت دیگران صرف کرد. آن روز وقتی به خانه برگشتم، خستگی عجیبی در تنم بود، اما خستگی‌ای شیرین و دلنشین. با خودم گفتم: شاید این نخستین روز کاری من بود، اما در حقیقت آغاز راهی است که قرار است هر روز دل انسانی را آرام کند و امیدی تازه بیافریند.

اولین روز کاری، همیشه با هیجان و اضطراب همراه است؛ به‌ویژه وقتی مسئولیت سلامت انسان‌ها بر دوش شما قرار می‌گیرد. آن روز برای من فقط آغاز یک شغل نبود، بلکه شروع درکی تازه از معنای خدمت در نظام سلامت بود.

صبح آن روز بوی شروع می‌داد. در سکوت راهروی آزمایشگاه درمانگاه تأمین اجتماعی، صدای قدم‌هایم را می‌شنیدم؛ انگار با هر قدم وارد جهانی می‌شدم که در آن «دقت» و «محبت» باید دست در دست هم می‌دادند. وقتی روپوش سفید را پوشیدم، حس کردم بار اطمینانی بزرگ بر دوشم نشسته است؛ اطمینان مردمی که سلامتشان را به ما می‌سپارند. همان لحظه با خودم عهد بستم: خدمت صادقانه، تشخیص درست و نگاه مهربان به انسان‌ها.

ساعت‌های نخست کاری هنوز به‌خوبی آغاز نشده بود که در



روایت یک کارمند آزمایشگاه درمانگاه تأمین اجتماعی تویسرکان از نخستین روز کاری؛ روزی که فهمید گاهی یک لبخند و چند لحظه همدلی می‌تواند بخشی از درمان باشد